

نظریه‌های کاربردی در پژوهش‌های حاکمیت شرکتی و مدیریت سود

۱- زهرا خرم‌دل ماسوله ۲- تینا حیدریان

۱- عضو هیئت علمی گروه حسابداری، دانشگاه فنی و حرفه‌ای، تهران، ایران
۲- دانشجوی کاردانی گروه حسابداری، دانشگاه فنی و حرفه‌ای، تهران، ایران

Email: zkhoram@tvu.ac.ir

چکیده

مطالعه حاضر به بررسی نظریه‌های حاکمیت شرکتی می‌پردازد. نظریه اثباتی حسابداری، نظریه نمایندگی، نظریه مباشرت و نظریه ذینفعان برخی از این نظریه‌ها هستند. نظریه اثباتی حسابداری اثبات محرک‌ها و استراتژی‌های مدیریت سود را به محققان ارائه می‌دهد. قوانین و مقررات برای حاکمیت شرکتی را می‌توان با استفاده از نظریه نمایندگی ایجاد کرد. از طریق تعدادی از روش‌های داخلی و خارجی، اساسی برای حاکمیت شرکتی ارائه می‌شود. نظریه مباشرت موضع دیگری را اتخاذ می‌کند و مدعی است که از آنجایی که مدیران در مدیریت منابعی که به آنها اختصاص داده شده قابل اعتماد و شایسته هستند، نظارت لازم نیست. بر اساس نظریه ذینفعان، حاکمیت شرکتی یک مکانیسم نظارتی قدرتمند است که می‌تواند از منافع همه ذینفعان محافظت کند.

کلمات کلیدی: حاکمیت شرکتی، مدیریت سود، نظریه اثباتی حسابداری، نظریه نمایندگی، نظریه مباشرت، نظریه ذینفعان

۱. مقدمه

سازمان همکاری اقتصادی و توسعه بیان می‌کند که حاکمیت شرکتی چارچوبی است که برای تنظیم مشاغل طراحی شده است. ساختار حاکمیت شرکتی چگونگی تخصیص حقوق و تعهدات به بخش‌های مختلف یک شرکت سهامی مانند هیئت مدیره، مدیران، سهامداران و سایر نهادهای مرتبط را مشخص می‌کند. حاکمیت شرکتی همچنین در مورد خط مشی‌ها و رویه‌هایی بحث می‌کند که باید هنگام تصمیم‌گیری‌هایی که بر نحوه اداره کسب و کار تأثیر می‌گذارد، پیروی کرد. با استفاده از این رویکرد، حاکمیت شرکتی همچنین چارچوبی را ارائه می‌دهد که از طریق آن افراد می‌توانند در مورد اهداف شرکت و همچنین روش‌های دستیابی به آنها یا نظارت بر عملکرد تصمیم بگیرند. در این مقاله، نظریه‌های مطالعات قبلی مورد استفاده در حاکمیت شرکتی بررسی می‌شود. با استفاده از آن نظریه‌ها به عنوان پایه، چارچوب روشنی برای شناسایی و دستیابی به اهداف حاکمیت شرکتی ایجاد خواهد شد.

۲. بررسی ادبیات و توسعه فرضیه

۱.۲. حاکمیت شرکتی و نظریه‌های مدیریت سود

۱.۱.۲. نظریه اثباتی حسابداری

اشتقاق نظریه اثباتی حسابداری از نظریه مالی و اقتصاد تجربی توسط تحقیقات متعدد تأیید شده است (نگوین هوآنه، ۲۰۱۳). از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا به امروز، دو استاد آمریکایی به نام‌های راس واتس و جرولد زیمرمن با تعدادی از آثار خود از نظریه اثباتی حسابداری حمایت می‌کنند. علاوه بر این، آنها «نظریه اثباتی حسابداری» را نوشتند، یک کتاب معروف که در سال ۱۹۸۶ منتشر شد. به گفته دیگران و آرنمن (۲۰۰۵)، نظریه اثباتی حسابداری که توسط واتس و زیمرمن و دیگران ایجاد شد، بر اساس فرضیات مراکز اقتصادی است که در آن همه فعالیت‌های افراد ناشی از منفعت شخصی است و همه افراد همیشه فرصت‌طلبانه برای افزایش ثروت خود عمل می‌کنند.

هدف نظریه اثباتی حسابداری، طبق نظر (واتس و زیمرمن، ۱۹۸۶)، توصیف، توضیح و پیش‌بینی عملکرد حسابداری یک مدیر است. نظریه اثباتی حسابداری معتقد است که مدیران می‌توانند یک سیاست حسابداری را برای افزایش سودآوری در دوره فعلی اتخاذ کنند، که این همان چیزی است که تعدیل سود را هدایت می‌کند (واتس و زیمرمن، ۱۹۸۶). این موضوع مطابق با آنچه (هلتاوزن، لارکر و اسلون، ۱۹۹۵) کشف کرده بودند، بود. مدیران مشاغل با نسبت بدهی به حقوق صاحبان سهام بالا تمایل بیشتری به انتخاب شیوه‌های حسابداری دارند که خطر نکول وام یا کاهش هزینه‌های مربوط به ورشکستگی را کاهش می‌دهد. به منظور به حداقل رساندن اثرات نامطلوب بر غیر مالکان و طلبکاران، مانند دولت یا سازمان‌های مدیریتی، مدیران انگیزه دارند تا از قضاوت خود در شیوه‌های حسابداری خود استفاده کنند (فرضیه هزینه سیاسی). اگرچه برخی از سازمان‌ها سود خود را کنترل می‌کردند، اما مطالعات قبلی نشان داد که این یک گرایش فرصت‌طلبانه نیست. منافع آتی مدیریت سود می‌تواند شامل بهبود مدیریت و کاهش هزینه‌های بدهی باشد (ترومن و تیتمن، ۱۹۹۸).

نظریه اثباتی حسابداری یک نظریه اقتصادی نئوکلاسیک است که نه تنها فعالیت‌های حسابداری که در واقع انجام می‌شوند را توضیح و پیش‌بینی می‌کند و بلکه توضیحی درباره علل آن‌ها و پاسخی به این موضوع که چه اتفاقی می‌افتد و چرا ارائه می‌دهد (گادفری و همکاران، ۲۰۰۳). نظریه اثباتی حسابداری مبتنی بر نظریه انتخاب منطقی است که معتقد است تمام فعالیت‌های اقتصادی ناشی از منافع مادی است که گاهی اوقات به عنوان رفتار فرصت‌طلبانه شناخته می‌شود. در نتیجه، نظریه اثباتی حسابداری معتقد است که هم انتخاب سیستم حسابداری و هم تدوین خط مشی با انگیزه منافع شخصی (رفتار فرصت‌طلبانه) است. واتس و زیمرمن (۱۹۹۰) به منظور توضیح و پیش‌بینی اینکه آیا یک شرکت از یک رویکرد حسابداری خاص حمایت می‌کند یا با آن مخالفت می‌کند، سه فرضیه اساسی را ایجاد کردند که اغلب در نظریه اثباتی حسابداری استفاده می‌شوند. این فرضیه‌ها شامل فرضیه بدهی (همچنین به عنوان فرضیه نسبت بدهی به حقوق صاحبان سهام نیز شناخته می‌شود)، فرضیه بدهی پاداش مدیریت، و فرضیه هزینه سیاسی است.

۲.۱.۲. نظریه نمایندگی

نهمین کنفرانس بین‌المللی علوم مدیریت و حسابداری

The 9th International Conference on
Management Sciences and Accounting

آلچین و دمست در سال ۱۹۷۲ نظریه نمایندگی را پایه‌گذاری کردند و جنسن و مک‌لینگ در سال ۱۹۷۶ آن را گسترش دادند. رابطه بین مالکان و مدیران اساس نظریه نمایندگی است. برای محققانی که نظریه نمایندگی را توسعه می‌دهند، تقسیم مالکیت مدیریتی در شرکت‌های خوشه‌ای معاصر زمینه پژوهش را فراهم می‌کند. سهامدارانی که معمولاً در فعالیت شرکت‌های خود فعال نیستند، مالکیت گسترده‌ای در سازمان‌های مدرن دارند. در این سناریو، یک مدیر مسئولیت نظارت بر عملیات روزانه کسب و کار را بر عهده خواهد داشت. تفاوت بین مالکیت و کنترل احتمال تضاد منافع بین مدیران و مالکان را افزایش می‌دهد که می‌تواند منجر به هزینه‌های مورد نیاز برای حل این تضادها شود (جنسن و مک‌لینگ، ۱۹۷۶ و سید احمدی، ۱۳۸۸).

اصل اساسی نظریه نمایندگی این است که مدیران غالباً برای به حداکثر رساندن منافع خود به جای منافع سهامداران عمل می‌کنند، زیرا آنها با این منافع انگیزه دارند. از آنجایی که صاحبان این قبض هستند، می‌توان مدیران را به خرید دفاتر مجلل، خودروهای شرکتی و سایر محصولات گران قیمت متقاعد کرد. به منظور اطمینان از اینکه مدیران به دنبال منافع سهامداران هستند و صرفاً به نفع خود عمل نمی‌کنند، لازم است به عدم تطابق پیشنهاد شده توسط نظریه نمایندگی رسیدگی شود. طبق گفته آیزنهارت (۱۹۸۹) مشکلات شرکت زمانی شروع می‌شود که «اهداف مالک و مدیر با یکدیگر تعارض داشته باشند و برای مالک دشوار و پرهزینه است که تأیید کند که مدیر واقعاً چه کاری انجام می‌دهد». تعارض به این دلیل رخ می‌دهد که مالکان نمی‌توانند بر عملکرد مدیران نظارت کنند (جنسن و مک‌لینگ، ۱۹۷۶).

هزینه انعقاد قرارداد، زیان‌های ناشی از تصمیمات مدیران و مخارج مرتبط با ردیابی و نظارت بر رفتار مدیران همگی نمونه‌هایی از هزینه‌هایی هستند که شرکت در زمانی که مدیران به دنبال منافع خود هستند متحمل می‌شود. با توجه به نظر لئوز و همکاران (۲۰۰۳)، چنین فعالیت‌های فرصت‌طلبانه بر سود اعلام‌شده شرکت تأثیر خواهد داشت. در نتیجه، مدیر انگیزه‌ای برای تغییر سود به منظور تحقق اهداف سود و دریافت پاداش‌هایی دارد که به سودآوری شرکت (محاسبه شده بر اساس عملکرد) بستگی دارد. این امر منجر به اطلاعات نامتقارن می‌شود، جایی که مدیران می‌توانند اقدام تعهدی را مطابق با ترجیحات خود تغییر دهند. در نتیجه، سود در صورت‌های مالی کمتر مربوط و قابل اعتماد می‌شود. دیویدسون و همکاران (۲۰۰۴) اشاره کردند که مدیران زمانی که اطلاعات گزارشگری مالی نادرست را ارائه می‌دهند، اظهار می‌دارند که تعدیل سود نوعی هزینه تجاری است. بنابراین، نظارت دقیق بر مدیران توسط مالکان یا نمایندگان آنها، مانند هیئت مدیره، زمانی که مدیران با تصاحب سود شرکت، منافع شخصی خود را به حداکثر برسانند، برای حفظ منافع سهامداران اساسی تلقی می‌شود. فاما و جنسن (۱۹۸۳) پیشنهاد کردند که کسب‌وکارها به یک سیستم مدیریت مجزا از مرحله کنترل تا مرحله تصمیم‌گیری نیاز دارند تا در محدود کردن هزینه‌های اداری ناشی از تفکیک مالکیت و کنترل مؤثر باشد. این امر با کنترل حقوق مدیریت و اطمینان از در نظر گرفتن معقول منافع سهامداران، هزینه‌های مدیریت را محدود می‌کند. یکی از راه‌های فکر کردن به حاکمیت شرکتی، سیستم امنیتی قوی است. فاما و جنسن، ۱۹۸۳ و همچنین شلیفر و ویشنو، ۱۹۸۶ بیان کردند که معیارهای حاکمیت شرکتی رفتار فرصت‌طلبانه مدیران را محدود می‌کند و خاطرنشان کردند که رویه‌های حاکمیت شرکتی داخلی و خارجی می‌تواند هزینه‌های مدیریت را کاهش دهد. علاوه بر این، مک‌نایت و ویر، ۲۰۰۹ تأیید می‌کنند که حاکمیت شرکتی هزینه‌های مدیریتی کمتری را برای کسب و کارها اعمال می‌کند. تحلیل کاملی از نظریه‌های حاکمیت شرکتی توسط مالین (۲۰۰۷) ارائه شد که استدلال می‌کند که نظریه نمایندگی مناسب‌ترین رویکرد است زیرا با در نظر گرفتن پیچیدگی سیستم حقوقی و تغییرات فرهنگی بین کشورهای مختلف، توضیح بهتری برای عملکرد حاکمیت شرکتی ارائه می‌دهد.

۳.۱.۲. نظریه مباشرت

دونالدسون و دیویس (۱۹۹۱ و ۱۹۹۳) نظریه مباشرت را برای توضیح تعامل بین مالکان و مدیران یک شرکت ایجاد کردند. مفروضات اولیه‌ای که اساس قواعد این نظریه را تشکیل می‌دهد این است که اقدامات مدیر مربوط به منافع مالک است. سازگاری اهداف در میان بازیگران درگیر در حاکمیت شرکتی در نظریه مباشرت بیشتر از منافع خود مدیران ارزش‌گذاری می‌شود (ون اسلایک و همکاران، ۲۰۰۵). این فرضیه این فرض را ایجاد می‌کند که مدیران و مالکان هیچ گونه تضاد منافع ندارند. در نظریه مباشرت، محققان تأکید کردند که مدیران وظیفه دارند تا ثروت سهامداران را به حداکثر برسانند. به گفته مدیران، مزایای اشتراک منافع و اقدام هماهنگ با مالکان بیشتر از مزایایی است که ممکن است از طریق عمل مستقل به دست آید (دیویس و همکاران، ۱۹۹۷). در حالی که نظریه نمایندگی عمدتاً بر دلایل بیرونی تمرکز دارد، نظریه مباشرت بر مزایای داخلی که تعیین‌کننده کمیت آنها دشوار است، مانند رشد، عملکرد و تعهد تأکید می‌کند.

نظریه مباشرت، برخلاف نظریه نمایندگی، ادعا می‌کند که منافع مدیران کسب‌وکار با منافع شرکت و صاحبان آن در هم تنیده است و مبتنی بر تکنیک‌های روانی-اجتماعی و جامعه‌شناختی است (آلبرشت و پارتتر، ۲۰۰۴). محققان به جای کنترل و مشاهده اقدامات مدیران، بر توانمندسازی سیستم‌های حقوقی و محیط‌های مساعدتر تمرکز کردند. آلبرشت و همکاران (۲۰۰۴) مدل بسیار فردگرایانه نظریه نمایندگی را رد کرد زیرا نگرش شکاکانه را تقویت می‌کند، فرض می‌کند که مالکان و مدیران منافع متفاوتی دارند و مدیران اساساً به خاطر افراد فعال هستند. بنابراین، آنها همچنین این تصور را که مالکان باید مراقب رفتارهای فرصت‌طلبانه در تجارت با نظارت و اعمال تحریم یا پاداش برای مدیران کنترل باشند را رد کردند.

در مقابل، نظریه مباشرت ادعا می‌کند که مدیران قابل اعتماد هستند و قادر به مدیریت منابعی هستند که به آنها سپرده می‌شود و نظارت را غیرضروری می‌کند (دیویس و همکاران، ۱۹۹۷). حتی اگر همه مدیران به نفع مالکان کار نمی‌کنند، با این وجود باید استقلالی بر اساس اعتماد مالک به آنها ارائه شود، زیرا این امر هزینه‌های مرتبط با نظارت و کنترل رفتار را کاهش می‌دهد. به گفته دونالدسون و دیویس (۱۹۹۴)، مدیران اجرایی با اشتیاق برای دستیابی به اهداف در خط کاری خود هدایت می‌شوند و به آنها وظیفه و قدرت داده می‌شود تا این کار را با موفقیت انجام دهند تا احترام همپایان و کارفرمایان خود را به دست آورند.

نظریه مباشرت معتقد است که اقدامات مدیریتی برای پیشبرد اهداف سازمانی، مانند مزایای مالک، از طریق اثرات مطلوب بازده سود سهام و قیمت سهام استفاده می‌شود. مدیران فکر می‌کنند که اهداف آنها با منافع مالکان هماهنگ است. نظریه مباشرت ادعا می‌کند که بهترین ترتیبات حاکمیت شرکتی امکان هماهنگی داخلی کارآمد را فراهم می‌کند. بر اساس ایده مباشرت، ثروت سهامداران هم توسط مدیران و هم مدیران قابل افزایش است. به گفته دیویس و همکاران (۱۹۹۷)، مدیران زمانی که سازمان به اهداف خود دست می‌یابد نسبت به زمانی که بر اهداف فردی خود تمرکز می‌کنند، رضایت بیشتری دارند. نظریه مباشرت معتقد است که انگیزه‌های غیرمالی، مانند نیاز به تصدیق توسط شرکت‌ها، رضایت شخصی از موفقیت، احترام به اطرافیان، و اطمینان از حفظ ارزش‌های اخلاقی در حین کار، نیز بر تصمیم‌گیری‌های مدیران تأثیر می‌گذارد. بر اساس این نظریه، این ایده که مدیران باید مدیران خوبی برای دارایی‌های شرکت باشند و از تضاد منافع یا رفتارهای فرصت‌طلبانه که طرف‌های مرتبط در معرض آن هستند فارغ باشند، باید به عنوان پایه‌ای برای حاکمیت شرکتی عمل کند. آنها تلاش زیادی برای دستیابی به بازده سهامداران و شرکت‌های بزرگ انجام دادند. این ایده‌ها توسط پژوهش‌های قبلی، از جمله موت و دونالدسون (۱۹۹۸) پشتیبانی شده است. نظریه مباشرت، هیئت مدیره را به جای مکانیزم کنترل، ابزاری حمایتی برای مدیرعامل می‌داند (آلبرشت و همکاران، ۲۰۰۴).

۴.۱.۲. نظریه ذینفعان

نظریه ذینفعان اولین بار حدود ۶۰ سال پیش توسط مری پارکر فولت ارائه شد و در دهه ۱۹۸۰ احیا شد. فریمن (۱۹۸۴) ذینفعان را اینگونه تعریف کرد: «هر گروه یا فردی که می‌تواند بر دستیابی به اهداف سازمان تأثیر بگذارد یا تحت تأثیر قرار گیرد». گروهی از افراد که واقعاً دارای «نفع» مستقیم یا غیرمستقیم در شرکت هستند، ممکن است به عنوان «ذینفعان» شناخته شوند (کارول، ۱۹۹۳). ذینفعان مستقیم کسانی هستند که در شرکت نفع دارند، مانند سهامداران، کارکنان، سرمایه‌گذاران، مصرف‌کنندگان و تامین‌کنندگان (کیل و نیکلسون، ۲۰۰۳).

کلارک (۲۰۰۴) «نظریه ذینفعان» را نظریه‌ای تعریف می‌کند که سازمان‌ها را به عنوان توافقات چند جانبه بین شرکت‌ها و شرکا تعریف می‌کند (اسدی و خوری، ۱۳۹۰). روابط بین شرکت‌ها و اشخاص مرتبط در داخل شرکت (مانند کارکنان، مدیران، مالکان) تابع قوانین رسمی و غیررسمی است که در طول تاریخچه روابط ایجاد شده است. مدیران ممکن است از سهامداران کمک مالی دریافت کنند، اما برای تحقق اهداف تولیدی خود به کارکنان وابسته هستند. روابط بین شرکت و ذینفعان خارجی (مشتریان، تامین‌کنندگان و جوامع) نیز برابر نیست، و همچنین به قوانین رسمی و غیررسمی که کسب و کارها باید به آنها احترام بگذارند، محدود می‌شود.

نظریه ذینفعان از این استدلال حمایت می‌کند که «شرکت‌ها و جامعه به یکدیگر وابسته هستند و بنابراین شرکت‌ها اهداف اجتماعی گسترده‌تری را نسبت به مسئولیت‌های خود در قبال سهامداران انجام می‌دهند» (کیل و نیکلسون، ۲۰۰۳). علاوه بر این، دونالدسون و پرستون (۱۹۹۵) تشخیص دادند که ذینفعان افراد یا گروه‌هایی از مردم هستند که در فعالیت‌های شرکت منافع قانونی دارند. ویلر و سیلانپا (۱۹۹۷) شناسایی کردند که ذینفعان لازم است در ساختار حاکمیتی به عنوان سرمایه‌گذاران، مدیران، کارکنان، مشتریان، شرکای تجاری (به عنوان مثال تامین‌کنندگان و شرکت‌های تابعه)، مراکز اجتماعی و سازمان‌های اجتماعی در نظر گرفته شوند.

طبق گفته میچل و همکاران (۱۹۹۷)، ذینفعان را می‌توان با یک، دو یا هر سه ویژگی زیر متمایز کرد: قدرت تأثیرگذاری بر شرکت، اعتبار رابطه، و فوریت الزامات درون شرکت. این دسته‌بندی مدیران را قادر می‌سازد تا به طور مؤثرتری به ذینفعان مختلف تمرکز کرده و به آنها پاسخ دهند. اصطلاح «ذینفعان» به هر گروه یا شخصی اطلاق می‌شود که منافع آنها توسط یک شرکت مورد توجه قرار می‌گیرد یا قدرت تأثیرگذاری بر آن منافع را دارد. نمونه‌هایی از ذینفعان شامل کارمندان، مشتریان، تامین‌کنندگان، خریداران کالاها، دولت‌ها و آژانس‌های محلی، احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی است.

این نظریه به شدت در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ زمانی که شرکت‌های بزرگ ملی در حال تبدیل شدن به بیش از حد قدرتمند و پاسخگو به همه سهامداران از جمله سازمان‌های دولتی بودند، به کار گرفته شد. نظریه ذینفعان توسعه دیدگاه هیئت مدیره است که اغلب بر منافع ذینفعان تأکید می‌کند. با این حال، این تمرکز برای در نظر گرفتن منافع گروه‌های مختلف ذینفع، از جمله مسائل اجتماعی، زیست‌محیطی و اخلاقی گسترش یافته است (فریمن، ۱۹۸۴).

به گفته مارگارت بلر (۱۹۹۵)، اگرچه نظریه ذینفعان دارای پایگاه تاریخی قوی‌تری است و در عمل بیشتر از نظریه نمایندگی استفاده می‌شود، اما تأثیر کمتری بر افکار عمومی و اتخاذ سیاست‌های حاکمیتی شرکتی دارد. نحوه همسو کردن ذینفعان از تضاد منافع ناشی از مدیریت چندین ذینفع با خواسته‌های متفاوت و چگونگی تضمین منافع همه ذینفعان، توجیه‌های برجسته برای نظریه ذینفعان است.

استرنبرگ (۱۹۹۷) نیز به این نتیجه رسید که روش نظریه ذینفعان، حاکمیت شرکتی را بهبود نمی‌بخشد و با اهداف بنیادی سازمانی ناسازگار است. پژوهش‌ها نشان داد که ایجاد تعادل بین منافع ذینفعان موفقیت‌آمیز نخواهد بود. از سوی دیگر، پریور و همکاران (۲۰۰۸) در مورد ارتباط بین نظریه ذینفعان و تعدیل سود نشان دادند که چگونه مدیران می‌توانند با جریمه کردن سهامداران و سایر طرف‌های مرتبط، سود را به نفع خود تغییر دهند.

۳. بحث و کاربردها

توجه به برخی از اصول اساسی در مفروضات حسابداری به دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد و منشأ نظریه اثباتی حسابداری است. اولین گروه از نظریه‌ها رابطه بین بازده حسابداری و قیمت سهام را تجزیه و تحلیل کردند (فاما، ۱۹۷۰؛ کاپلان و رول، ۱۹۷۲). تولد نظریه اثباتی حسابداری که توسط واتس و زیمرمن (۱۹۸۶) معرفی شد، انگیزه بسیاری از مطالعات را برای تغییر از تحقیقات بازار سرمایه به تحقیق در مورد مشکلات داخلی شرکت به عنوان دلایلی برای انتخاب سیاست‌های حسابداری شرکت و انگیزه‌های رفتارهای فرصت طلبانه شرکت ایجاد کرد.

به طور خاص، طبق نظر واتس و زیمرمن (۱۹۸۶)، نیروی محرکه سود تعدیل شده توسط مدیران عبارت است از: ۱. مدیریت می‌تواند سیاست حسابداری را انتخاب کند که سودآوری را در حال حاضر افزایش دهد، زمانی که پاداش مدیریت با سود مرتبط است. ۲. مدیران در شرکت‌هایی که نسبت بدهی به حقوق صاحبان سهام بالایی دارند، تمایل بیشتری به انتخاب رویه‌های حسابداری افزایش سود در دوره جاری خواهند داشت. این موضوع با یافته‌های هولتاوون، لارکر و اسلون (۱۹۹۵) مطابقت دارد. ۳. مدیران انگیزه دارند تا از اختیار خود برای انتخاب سیاست‌های حسابداری استفاده کنند که حاشیه سود را در دوره جاری افزایش می‌دهد. مدیران این کار را برای کاهش اثرات منفی بر اشخاص مرتبط که شامل مالکان و طلبکاران نمی‌شوند، مانند سازمان‌های دولتی و تنظیم‌کننده‌ها (فرضیه هزینه‌های سیاسی) انجام نمی‌دهند. مطالعات نشان داد که مدیریت سود در برخی از شرکت‌ها اتفاق افتاده است اما به عنوان یک رفتار فرصت‌طلبانه در نظر گرفته نمی‌شود. مدیریت سود می‌تواند اثرات مثبتی مانند کاهش هزینه بدهی (ترومن و تیمن، ۱۹۹۸) و بهبود مدیریت (بورگستالر و دیچف، ۱۹۹۷؛ بارتوف و همکاران، ۲۰۰۲) بر شرکت در آینده ایجاد کند. به گفته حجازی و همکاران (۲۰۱۶)، نظریه اثباتی حسابداری بیان می‌کند که مدیران برای دستیابی به اهداف پاداش، سود گزارش شده را تعدیل می‌کنند. علاوه بر این، نظریه اثباتی حسابداری نیز به موقعیت‌های مختلفی اشاره دارد که در آن مدیران انگیزه‌ای برای تعدیل سود دارند. به عنوان مثال، سود تعدیل شده زمانی اتفاق می‌افتد که پاداش مدیران بر اساس سود گزارش شده محاسبه می‌شود (هیلی، ۱۹۸۵) یا شرکت‌ها قراردادهای بدهی را نقض می‌کنند زمانی که منافع فعلی کاهش می‌یابد، زمانی که شرکت‌ها عمومی می‌شوند یا تغییراتی در مدیریت دارند. مطالعات اخیر نشان داده است که مدیران تمایل دارند به جای تعدیل از طریق تغییر در سیاست‌های حسابداری، ارزش‌های حسابداری گزارش شده را با تعدیل اقلام تعهدی تعدیل کنند (فتحی، ۲۰۱۳). برای مثال، بنستون (۲۰۰۶) شواهدی مبنی بر استفاده گسترده شرکت‌ها از اقلام تعهدی قابل تنظیم ارائه کرد و استدلال کرد که این اقلام تعهدی تنظیم شده توسط مدیران است که باعث رسوایی‌های مالی می‌شود و عامل اصلی سقوط انرون است. بنابراین، نظریه اثباتی حسابداری شواهدی از انگیزه‌ها و روش‌های مدیریت سود در اختیار محققان قرار می‌دهد.

نظریه مباشرت همچنین می‌گوید که مدیران کمتر مستعد ایجاد تغییرات در سودآوری هستند. با این حال، نقایصی در جاه‌طلبی مدیر برای دستیابی به عملکرد خوب وجود دارد. به گفته دیویس و همکاران (۱۹۹۷)، موفقیت یا شکست شرکت تحت تأثیر روابط بین فردی مدیران با شرکت است. به گفته دیلی و همکاران (۲۰۰۳)، مدیران همچنین مایلند جایگاه خود را به عنوان سیاست‌گذاران واجد شرایط حفظ کنند. از آنجایی که عملکرد شرکت مستقیماً بر ادراک عملکرد فردی تأثیر می‌گذارد، مدیران شرکت‌های خود را به گونه‌ای مدیریت می‌کنند که عملکرد مالی از جمله بازده سهامداران را به حداکثر می‌رساند.

از منظر مدیریت، هیئت مدیره با اکثریت مدیران با عملکرد عالی شرکت همراه است زیرا این مدیران بیشتر از مدیران خارجی با عملیات شرکت آشنا هستند و بنابراین می‌توانند تصمیمات فوری‌تری اتخاذ کنند. بر اساس نظریه مباشرت، مدیران ماهر ممکن است بهره‌وری و سودآوری سازمان خود را از طریق کنترل مؤثر به حداکثر برسانند. در نتیجه، هیئت‌های مدیره تحت سلطه اجرایی به دلیل دانش و تجربه، دسترسی به اطلاعات حیاتی و تعهد به شرکت‌هایشان ارجحیت دارند. طبق مطالعات متعدد، مدیران به دلیل داشتن دانش بیشتر، سریع‌تر قضاوت می‌کنند (بوید، ۱۹۹۵). طبق نظریه مباشرت، هیئت مدیره مسئول نظارت بر مدیران به منظور به حداکثر رساندن منافع برای سهامداران از طریق استخدام و نظارت مدیران عامل است، زیرا آنها استراتژی‌های شرکت را برای تنوع بخشیدن به منافع سهامداران و خاتمه دادن به مدیران عامل به دلیل مدیریت ضعیف انجام می‌دهند. هیئت مدیره همچنین مسئول تدوین ابتکارات کلیدی توسعه برای کسب و کار و اتخاذ تصمیمات استراتژیک و سیاستی است که هدف، ارزش‌ها و چشم‌انداز سازمان را پیش می‌برد (هندری و کیل، ۲۰۰۴). مشابه این، داشتن یک مدیر عامل و رئیس هیات مدیره به طور همزمان مطلوب تلقی می‌شود، زیرا رهبری واضح را تقویت می‌کند که در سراسر سازمان سازگار است، که در نهایت عملکرد را بهبود می‌بخشد.

به گفته باگات و بلک (۱۹۹۹)، مشاغلی که درصد بیشتری از مدیران خارجی در هیئت مدیره خود دارند، بدتر از آنهایی هستند که اعضای خارجی کمتری دارند. به منظور حمایت از نظریه مباشرت، که مدعی است داشتن همزمان مشاغل مدیرعامل و رئیس هیات مدیره، تمرکز اختیارات و مسئولیت‌های اجرایی را تشویق می‌کند و حاکمیت شرکتی را مؤثرتر می‌کند، دیدگاه‌های متعددی ایجاد شده است. به گفته دونالدسون و دیویس (۱۹۹۴)، نظریه مباشرت همچنان به عنوان مبنای نظری برای بهبود قوانین و سیاست‌های حاکمیت شرکتی عمل می‌کند. موت و دونالدسون (۱۹۹۸) پیش‌بینی‌های نظریه نمایندگی را با نظریه مباشرت مقایسه کردند و به دنبال حمایت از این مدل به عنوان یک مدل مؤثر عملی بودند. با این حال، مخالفت شدیدی با نظریه مباشرت توسط کسانی وجود دارد که استدلال می‌کنند اعضای غیرموظف هیئت مدیره که بر هیئت مدیره تسلط دارند باید نقش مهمی در شرکت‌ها ایفا کنند (دونالدسون و دیویس، ۱۹۹۴). علاوه بر این، مدیران همیشه برای همسو کردن منافع خود با سهامداران اقدام نمی‌کنند. چو و تان (۲۰۰۷) استدلال کردند که از نظر روانشناختی، فقدان اعضای غیرموظف هیئت مدیره می‌تواند مدیران را تشویق به تقلب کند. آلبرشت و همکاران (۲۰۰۴) همچنین بر این واقعیت تأکید کرد که رابطه بین مالکان و مدیران بر اساس دیدگاه مدیریتی می‌تواند فرصتی را برای مدیران فراهم کند تا رفتار شخصی خود را اعمال کنند.

بر اساس نظریه ذینفعان، حاکمیت شرکتی یک مکانیسم نظارتی قدرتمند است که می‌تواند از منافع همه ذینفعان محافظت کند. با توجه به نظر ماتینگ و همکاران (۲۰۰۹)، مدیریت مؤثر ذینفعان با تعدیل سود متوسط و سود بالا همراه است. نظریه ذینفعان در نتیجه تغییر در مسئولیت‌های مدیران ایجاد شد. این ایده که هدف اصلی یک شرکت باید به حداکثر رساندن ارزش ذینفعان باشد، نظریه‌ای نیست که توسط نظریه ذینفعان پشتیبانی شود.

مدیران برای اینکه به درستی عمل کنند نیازی به افزایش پول سهامداران ندارند. علاوه بر این، هیچ تضمینی وجود ندارد که انتخاب‌های مدیران با انتخاب‌های مالکان همخوانی داشته باشد. با این حال، مدیران فکر می‌کنند که این نتیجه از در نظر گرفتن اهداف سایر ذینفعان و استفاده از درخواست‌های ذینفعان برای پنهان کردن اقداماتی است که نمی‌تواند به نفع صاحبان شرکت باشد.

نهمین کنفرانس بین‌المللی علوم مدیریت و حسابداری

The 9th International Conference on
Management Sciences and Accounting

(هیلی، ۲۰۰۳). به گفته فریمن و همکاران. (۲۰۰۴)، مدیران باید تلاش کنند تا با حل و فصل اختلافات بین طرفین، ارزش را برای ذینفعان به حداکثر برسانند تا از توافقات بیشتر بین طرفین چشم پوشی کنند. نظریه مباشرت اغلب بر اهداف سود شرکت و مسئولیت‌پذیری سهامداران تأکید می‌کند (شیلینگ، ۲۰۰۰).

نظریه ذینفعان پیشنهاد می‌کند که تأکید بر فعالیت‌های مدیریتی باید بر اساس رشد شرکت و حفظ رابطه با همه سهامداران باشد، نه فقط با سهامداران. بحث‌های زیادی در مورد ارزیابی ذینفعان در مقیاس بزرگ یا کوچک بین محققان وجود دارد. فریمن (۱۹۸۴) یک مرور کلی از اکثر ذینفعان، از جمله ذینفعانی که ممکن است در نتیجه عملیات شرکت در معرض خطر باشند، پیشنهاد کرد. نظریه ذینفعان ادعان می‌کند که گروه‌های زیادی وجود دارد که به شرکت وابسته هستند و تحت تأثیر تصمیمات شرکت هستند. فریمن و همکاران (۲۰۰۴) ادعا کردند که ایده ایجاد ارزش و تجارت ارتباط تنگاتنگی با ایده ایجاد ارزش برای سهامداران و کسب و کار دارد که عبارت است از ایجاد توافقی برای تأمین‌کنندگان، مشتریان، کارکنان، جوامع، مدیران و سهامداران. فریمن و همکاران (۲۰۰۴) بر دو سوال اصلی تمرکز کردند: «هدف شرکت چیست؟» و «نظام‌دهنده‌ها چگونه در قبال ذینفعان مسئولیت دارند؟» محققان استدلال کردند که هر دو سؤال منسجم هستند و مدیران باید روابطی ایجاد کنند و به ذینفعان الهام بخشند و جوامعی را ایجاد کنند که در آن افراد تمام تلاش خود را برای ارائه ارزشی که شرکت وعده داده است انجام دهند. بنابراین، نظریه ذینفعان قرار است مدیران را در توسعه و پیشبرد اهداف مشترک شرکت تجهیز کند. کارور و اولیور (۲۰۰۲) دیدگاه ذینفعان را در مورد نتایج غیر مالی بررسی کردند. به عنوان مثال، در حالی که سهامداران اغلب ارزش‌های مالی را تعیین می‌کنند، سایر ذینفعان ممکن است به دنبال منافع دیگری باشند که با منافع مالی مرتبط نیستند. این بدان معناست که برخی از ذینفعان سرمایه خالص ندارند و هیئت مدیره باید همه روابط اشخاص مرتبط را ایجاد و حفظ کند، نه فقط چند سهامدار. این امر نیاز به گسترش ارزیابی‌های عملکرد سرمایه را نشان می‌دهد که همچنان بر معیارهای سنتی ثروت و سود سهامداران متکی است، از جمله اقداماتی که شامل گروه‌هایی از ذینفعان است که در شرکت سهام ندارند. بسیاری از شرکت‌ها سعی می‌کنند ارزش سهامداران را به حداکثر برسانند در حالی که همزمان تلاش می‌کنند تا منافع سایر ذینفعان را در نظر بگیرند. محققان استدلال کردند که شناسایی تعداد زیادی از ذینفعان و ارزش‌های اصلی آنها یک کار غیر واقعی برای مدیران است. حامیان این استدلال همچنین ادعا کردند که به حداکثر رساندن ارزش سهامداران منجر به تصاحب ارزش از افرادی می‌شود که سهامدار شرکت نیستند.

در میان نظریه‌های مختلف مورد بحث، نظریه نمایندگی محبوب‌ترین است و نگرانی‌های محققان را در پی داشته است. نظریه نمایندگی می‌تواند برای توسعه قوانین و سیاست‌های حاکمیت شرکتی استفاده شود. نظریه نمایندگی مبنایی برای حاکمیت شرکتی از طریق انواع مکانیسم‌های داخلی و خارجی فراهم می‌کند (ویر و همکاران، ۲۰۰۲، رابرتز و همکاران، ۲۰۰۵). مکانیسم‌های حکمرانی برای اطمینان از پیوند بین مدیران و مالکان به منظور حمایت از حقوق سهامداران و کاهش هزینه‌های مدیریت طراحی شده‌اند (دیویس و همکاران، ۱۹۹۷). دمستر و لن (۱۹۸۵) از این استدلال حمایت کردند زیرا آنها استدلال کردند که هدف اولیه حاکمیت شرکتی بهبود مستقیم عملکرد شرکت نیست، بلکه حل مشکلات شرکت با نگاه به مدیریت خرد و بررسی فرآیند گزارشگری مالی است. در نتیجه، مکانیسم‌های حاکمیت شرکتی می‌توانند با نظارت بر فعالیت‌های مدیریتی، هزینه‌های اداری را کاهش داده و از منافع سهامداران محافظت کنند و در نتیجه منافع مدیران را با سهامداران همسو کنند.

۴. نتیجه گیری

در این مقاله نحوه به کارگیری هر نظریه در مطالعه حاکمیت شرکتی و مدیریت سود خلاصه شده است و می‌تواند به عنوان مرجعی برای کسب و کارها در نظر گرفته شود تا یک مکانیسم حاکمیت شرکتی خوب ایجاد کنند تا به محدود کردن مدیریت سود کمک کند و کیفیت اطلاعات حسابداری را بهبود بخشد و همچنین برای سرمایه‌گذاران و سایر ذینفعان شهرت ایجاد کند.

۵. مراجع

- [۱] اسدی، غلامحسین و خوری، مهدی. (۱۳۹۰). نظریه‌ی حسابداری: نظریه‌ی سهامداران یا نظریه‌ی ذی‌نفعان. حسابداری، ۳۳۰، ۶۰-۶۲.
- [۲] سید احمدی سجادی، سید علی. (۱۳۸۸). نظریه نمایندگی در نظام راهبری شرکتی. مطالعات حقوق خصوصی، ۳۹(۴)، ۲۵۷-۲۷۶.
- [3] Nguyễn Hữu Ánh (2013), "Đóng góp của các trường phái lý thuyết kế toán và nghiên cứu kế toán đương đại trong việc xây dựng các nguyên tắc kế toán", *Tạp chí Kinh tế và Phát triển*, Số 194, Tháng 8/2013.
- [4] Deegan, C., & Unerman, J. (2006), *Financial Accounting Theory*, McGraw-Hill Education. Watts, R.L. and Zimmerman. J.L. (1986). "Positive Accounting Theory", Prentice Hall, Inc., Englewood Cliffs.
- [5] Holthausen, R., Larcker, D., and Sloan, R. (1995), "Annual Bonus Schemes and the Manipulation of Earnings", *Journal of Accounting & Economics*, Vol. 19: pp. 29-74.
- [6] Trueman, B. And Titman, S. (1988), "An explanation for accounting income smoothing", *Journal of Accounting Research*. 26. 127 - 139.
- [7] Burgstahler, D. and Dichev, I. (1997), "Earnings management to avoid earnings decreases and losses", *Journal of Accounting and Economics*, 24. 99-126.
- [8] Godfrey, J., Mather, P. & Ramsay, A. (2003), "Earnings and impression management in financial reports: The case of CEO changes". *Abacus*, 39, 95-123.
- [9] Watts, R. và Zimmerman, J. (1990), "Positive accounting theory :a ten year perspective", *The Accounting Review*, pp. 131 - 156.
- [10] Fama, E.F., (1970), "Efficient capital markets: a review of theory and empirical work", *The Journal of Finance*, 25, 383-417.
- [11] Kaplan, R., & Roll, R. (1972), "Investor Evaluation of Accounting Information: Some Empirical Evidence", *The Journal Of Business*, 45(2), 225-257.
- [12] Hejazi, R. & Ghanbari, M. & Alipour, M. (2016), "Intellectual, Human and Structural Capital Effects on Firm Performance as Measured by Tobin's Q", *Knowledge and Process Management*, 23.
- [13] Healy, P. M. (1985), "The effect of bonus schemes on accounting decisions", *Journal of Accounting and Economics*, 7, 85-107.
- [14] Fathi, J. (2013), "The Determinants of the Quality of Financial Information Disclosed by French Listed Companies", *Mediterranean Journal of Social Sciences*, 4(2), 319-336.
- [15] Alchain and Demstz, H. (1972), "Production, Information Costs and Economic Organization", *American Economic Review*, pp. 777-795.
- [16] Jensen, M., Meckling, W., (1976), *Theory of the firm: managerial behavior, agency costs and ownership structure*, *J. Financ. Econ.* 3, 305---360.
- [17] Eisenhardt, K.M. (1989), "Agency Theory: An Assessment and Review", *Academy of Management Review*, 14(1). 57-74.

- [18] Leuz, C., Nanda, D., and Wysocki, P.D. (2003), "Earnings Management and Investor Protection: An International Comparison", *Journal of Financial Economics*, Vol. 69: pp. 505-527.
- [19] Xie, B., Davidson, W., and DaDalt, P. (2003), "Earnings Management and Corporate Governance: The Roles of the Board and the Audit Committee", *Journal of Corporate Finance*, Vol. 9, No. 3: pp. 295-317.
- [20] Shleifer, A. and Vishny, R. (1986), "Large shareholders and corporate control". *Journal of Political Economy*, 94(3). 461-488.
- [21] McKnight, P.J., and Weir, C. (2009), "Agency Costs, Corporate Governance Mechanisms and Ownership Structure in Large UK Publicly Quoted Companies: A Panel Data Analysis", *The Quarterly Review of Economics and Finance*, Vol. 49: pp. 139-158.
- [22] Roberts, J., McNulty, T., and Stiles, P. (2005), "Beyond Agency Conceptions of the Work of Non-Executive Director: Creating Accountability in the Boardroom", *British Journal of Management*, Vol. 16, No. 1: pp. 5-26.
- [23] Davis, J.H., Schoorman, F.D., and Donaldson, L. (1997), "Toward a Stewardship Theory of Management", *Academy of Management Review*, Vol. 22, No. 1: pp. 20-47.
- [24] Dalton, D., Daily, C., Ellstrand, A., and Johnson, J. (1998), "Meta-Analytic Reviews of Board Composition, Leadership Structure, and Financial Performance", *Strategic Management Journal*, Vol. 19: pp. 269-290.
- [25] Xie, B., Davidson, W., and DaDalt, P. (2003), "Earnings Management and Corporate Governance: The Roles of the Board and the Audit Committee", *Journal of Corporate Finance*, Vol. 9, No. 3: pp. 295-317.
- [26] Van Slyke, David M., Christopher S.Horne, and John C.Thomas (2005), "The Implications of Public Opinion for Public Managers: The Case of Charitable Choice", *Administration & Society*, 37 (3): 321 - 44.
- [27] Albrecht, W. S., C. C. Albrecht and C. O. Albrecht (2004), "Fraud and corporate executives: Agency, stewardship and broken trust", *Journal of Forensic Accounting*, (5): 109-130.
- [28] Davis, J.H., Schoorman, F.D., and Donaldson, L. (1997), "Toward a Stewardship Theory of Management", *Academy of Management Review*, Vol. 22, No. 1: pp. 20-47.
- [29] Muth, M.M., and Donaldson, L. (1998), "Stewardship Theory and Board Structure: A contingency approach". *Corporate Governance: An International Review*, Vol. 6, No. 1: pp. 5- 28.
- [30] Daily, C.M., Dalton, D.R., and Canella, A.A. (2003), "Corporate Governance: Decades of Dialogue and Data", *Academy of Management Review*, Vol. 28, No. 3: pp. 371-382.
- [31] Hendry, K., and Kiel, G.C. (2004), "The Role of the Board in Firm Strategy: Integrating Agency and Organisational Control Perspectives", *Corporate Governance: An International Review*, Vol. 12, No. 4: pp. 500-520.
- [32] Choo, F. dan Tan, K. (2007), "An "American Dream" Theory of Corporate Executive Fraud", *Accounting Forum*, 31 (2), 203-215.
- [33] Freeman, R.E. (1984), *Strategic Management: A Stakeholder Approach*, Boston: Pitman.
- [34] Kiel, G., and Nicholson, G. (2003), "Board Composition and Corporate Performance: How the Australian Experience Informs Contrasting Theories of Corporate Governance" *Corporate Governance: An International Review*, Vol. 11, No. 3: pp. 189-205.
- [35] Donaldson, T., and Preston, L.E. (1995), "The Stakeholder Theory of the Corporation: Concepts, Evidence, and Implications", *Academy of Management Review*, Vol. 20, No. 1: pp. 65-91.
- [36] Mitchell, R.K., Agle, B.R., and Wood, D.J. (1997), "Toward a Theory of Stakeholder Identification and Saliency: Defining the Principle of Who and What Really Counts", *Academy of Management Review*, Vol. 22, No. 4: pp. 853-886.
- [37] Carver, J., and Oliver, C. (2002), *Corporate Boards that Create Value: Governing Company Performance from the Board Room*, San Francisco, CA: Jossey-Bass, John Wiley.
- [38] Schilling, M.A. (2000), "Decades Ahead of Her Time: Advancing Stakeholder Theory Through the Ideas of Mary Parker Follett", *Journal of Management History*, Vol. 6, No. 5: pp. 224-242.
- [39] Mattingly, J. E., Steven, A., and Olsen, H.L. (2009), "Corporate Implications of the Effects of Stakeholder Management on Financial Reporting". *Corporate Governance: An International Review*, Vol. 9, No. 2: pp. 271-282.
- [40] Prior, D., Surroca, J., & Tribó, J.A. (2008), "Are socially responsible managers really ethical? Exploring the relationship between earnings management and corporate social responsibility", *Corporate Governance: An international review*, 16(3), 160-177.

نهمین کنفرانس بین‌المللی
علوم مدیریت و حسابداری

The 9th International Conference on
Management Sciences and Accounting

- [41] Sternberg, E. (1997), "The Defects of Stakeholder Theory", *Corporate Governance*, Vol. 5, No 1: pp. 3-10.
- [42] Wheeler, D., and Sillanpaa, M. (1997), *The Stakeholder Corporation*. London: Pitman. Boyd, B.K. (1995), "CEO Duality and Firm Performance: A Contingency Model," *Strategic Management Journal*, Vol. 16, No. 4, pp. 301-312.

Applied theories in corporate governance and earnings management research

1. Zahra Khorramdel Masouleh 2. Tina Heidariyan

1. Faculty member of Accounting Department, Technical and Vocational University, Tehran, Iran
2. associate student of Accounting Department, Technical and Vocational University, Tehran, Iran

zkhoram@tvu.ac.ir

The present study examines the theories of corporate governance. Positive accounting theory, agency theory, stewardship theory and stakeholder theory are some of these theories. Positive accounting theory provides researchers with proof of the drivers and strategies of earnings management. Rules and regulations for corporate governance can be developed using agency theory. The basis for corporate governance is provided through a number of internal and external methods. Stewardship theory takes a different position and claims that since managers are reliable and competent in managing the resources assigned to them, supervision is unnecessary. According to stakeholder theory, corporate governance is a powerful regulatory mechanism that can protect the interests of all stakeholders.

Keywords: Corporate governance, Earnings management, Positive Accounting Theory, Agency Theory, Stewardship Theory, Stakeholder Theory